

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 8, Autumn 2021, 55-76
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.34676.2118

A Critique on the Book *Myths of Ancient Bactria and Margiana on its Seals and Amulets*

Hossein Basafa*

Mohammad Sadegh Davari**

Abstract

The book *Myths of Ancient Bactria and Margiana on its Seals and Amulets* is basically a catalog of seals and amulets of BMAC culture, which was obtained during illegal excavations and was auctioned in the antique market of Afghanistan and Turkmenistan. All of these works have been documented by the author of the book, Sarianidi, one of the leading Russian archaeologists, and presented in English, along with a long article. The above work is one of the first publications of BMAC and since it was published in 1989, its study approach has been related to that time and also limited to the results and study hypotheses of the time of its compilation. Many of his hypotheses, especially about the origins of the people of this culture, and many others, need to be fundamentally reconsidered in light of recent research and findings. Since the above book is related to myths, in the present study, an attempt is made to critique and study it with an iconic approach and to explain and complete its study principles. The results indicate many strengths in terms of logical order of content, innovation and use of up-to-date sources compared to the time of

* Associate Professor in Archeology, University of Neyshabur, Neyshabur, Iran (Corresponding Author), hbasafa@gmail.com

** MA in Archeology, University of Neyshabur, Neyshabur, Iran, m.sadeghdavari@yahoo.com

Date received: 30/04/2021, Date of acceptance: 02/10/2021



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

۵۶ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۱، شماره ۸، آبان ۱۴۰۰

compilation, as well as weaknesses in the archaeological foundations of Iran and in addition, strong weaknesses in specialized translation and editing.

Keywords: BMAC Culture, Myths, Seals and Amulets, Iconography.

نقد و بررسی کتاب اسطوره‌های بلخی و مروی باستان بر روی مهرها و تعویذهایشان

حسن باصفا*

محمدصادق داوری**

چکیده

کتاب اسطوره‌های بلخی و مروی باستان بر روی مهرها و تعویذهایشان دراصل کاتالوگی از مهرها و تعویذهای فرهنگ بلخی و مروی است که درخلال کاوش‌های غیرمجاز به‌دست آمده یا در بازار عتیقه‌کشورهای افغانستان و ترکمنستان حراج شده است. آثار این کتاب توسط ساریانیدی، باستان‌شناس نام‌دار روس، مستندسازی و به‌هم‌راه یک مقاله بلند به زبان انگلیسی ارائه شده است. اثر فوق از اولین انتشارات فرهنگ غنی بلخی - مروی است و از آن‌جاکه در سال ۱۹۸۹ به‌چاپ رسیده، رویکرد مطالعاتی آن مربوط به زمان حیات وی و هم‌چنین محدود به نتایج و فرضیات مطالعاتی زمان تألیف است. بسیاری از فرضیات به‌ویژه درمورد خاستگاه مردمان این فرهنگ و دیگر مطالب، باتوجه‌به مطالعات اخیر، به بازنگری نیاز دارند. از آن‌جاکه این کتاب به اسطوره‌ها مربوط است، در پژوهش حاضر تلاش می‌شود تا با رویکرد شمایل‌شناسی به نقد و بررسی کتاب پرداخته و اصول مطالعاتی آن تشریح و تکمیل شود. نتایج حاصل بیان‌گر نقاط قوت بسیاری از نظر نظم منطقی مطالب، نوآوری، استفاده از منابع روزآمد نسبت به زمان تألیف است. هم‌چنین کتاب نقاط ضعفی در مبانی باستان‌شناسی، ترجمه، و ویرایش تخصصی دارد.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ بلخی - مروی، اسطوره‌ها، مهرها و تعویذها، شمایل‌شناسی.

* دانشیار باستان‌شناسی، عضو هیئت‌علمی دانشگاه نیشابور، ایران (نویسنده مسئول)،

hbasafa@gmail.com

** کارشناسی ارشد، دانشگاه نیشابور، ایران، m.sadeghdavari@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۰



۱. مقدمه

کتاب *اسطوره‌های بلخی و مروی باستان* توسط انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی کشور چاپ شده است. در این کتاب نویسنده ابتدا به زمینه تاریخی فرهنگ بلخی - مروی پرداخته و در ادامه نیز خاستگاه مردمان بلخ و مرو، منشأ باورها و اساطیر آن‌ها، و هم‌چنین مفاهیم اسطوره‌ای تجلی‌یافته بر روی مهرها و تعویذهایشان را دسته‌بندی کرده و در مورد هر دسته به تحلیل و بررسی پرداخته است. سیدرسول سیدین بروجنی و ثریا الیکای دهنو این کتاب را از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده‌اند و ویرایش تخصصی آن را نیز مترجم اول برعهده داشته است.

به‌گفته نویسنده کتاب، پس از فروپاشی حکومت سلطنتی افغانستان و ظهور جمهوری افغانستان در سال ۱۹۷۳ کنترل دولت بر برخی نقاط دوردست از بین رفت و باعث شد بسیاری از سودجویان بازار عتیقه و حفارهای غیرمجاز شروع به غارت بسیاری از گورهای مربوط به فرهنگ بلخی در حاشیه رود جیحون کنند. مردمان روستاهای اطراف نیز از این عمل سود جستند، به حفاران قاچاق پیوستند، و آثار غارت‌شده را در بازار کابل به‌حراج گذاشتند. در همین زمان نویسنده کتاب، ویکتور ساریانیدی (Viktor Sarianidi)، که از برجسته‌ترین باستان‌شناسان روس و زاده در خانواده‌ای مهاجر و یونانی در تاشکند است، به افغانستان سفر می‌کند. وی قبل از این‌که این آثار در بازار سیاه عتیقه حراج و از دست‌رس خارج شوند، از آن‌ها عکس‌برداری می‌کند. او بعدها، با کامل‌شدن پژوهش‌ها و استفاده از مواد فرهنگی موجود در مجموعه‌های شخصی، کاتالوگی از مهرها و تعویذهای بلخی - مروی را به‌هم‌راه یک مقاله بلند منتشر کرد که اساس اثر مدنظر را تشکیل داده است. علاوه‌بر ارائه تصاویر مهرها و اثر آن‌ها، در ابتدا با مقایسه این آثار با مهرها و تعویذهای به‌دست‌آمده از کاوش‌های علمی باستان‌شناختی در واحه مرو بیان کرده که اولین دغدغه وی در جهت گاه‌نگاری، مطالعه بافتار فرهنگی، و تاریخی مواد فرهنگی مذکور است. او کلیه مواد فرهنگی یافت‌شده از حفاری‌های غیرعلمی را به‌درستی به هزاره دوم پیش از میلاد منتسب کرده است. سپس به تشریح زمینه‌های تاریخی ظهور این فرهنگ پرداخته که در ادبیات باستان‌شناسی با نام مجموعه باستان‌شناسی بلخی - مروی (BMAC) شناخته شده است و برخی محققان نیز نام «فرهنگ جیحون» را بر آن نهاده‌اند (Francfort 2005: 102). هم‌چنین به مطالعه خاستگاه مردمان این فرهنگ براساس فرضیات مطرح‌شده در زمان تألیف اثر پرداخته است که در ادامه به این فرضیات اشاره خواهد شد. پس‌از آن، نویسنده

نقوش اساطیری این آثار را دسته‌بندی کرده و به ریشه‌شناسی اسطوره‌ای و ارائه مفاهیم آن‌ها پرداخته است. نویسنده کتاب در ۲۲ دسامبر ۲۰۱۳ در مسکو درگذشت و پس از حدود پنج سال، کتاب وی به فارسی ترجمه شد. نقد این اثر به دلیل درگذشت نویسنده آن می‌تواند کمی چالش‌برانگیز باشد، چراکه نویسنده در قید حیات نیست و مجال خوانش و پاسخ نقدها را ندارد. بنابراین، در نقد حاضر تلاش شده است تا از رویکردی واحد و متناسب با محتوای کتاب، به‌ویژه رویکرد شمایل‌نگاری، بهره برده شود تا بتوان کاملاً کتاب را بی‌طرفانه نقد و نقاط قوت و ضعف آن را مشخص کرد. از اهم اهداف، ارائه پیش‌نهادهایی بنیادین به منظور بازنگری اساسی مطالعات فرهنگ بلخی - مروی، به‌ویژه شمایل‌شناسی و تفسیر مفاهیم اسطوره‌ای، است که انتظار می‌رود بتوان در زمانی مناسب و با رأی پژوهش‌گران این حوزه بازنگری دقیق و علمی‌ای را از این مفاهیم ارائه کرد. بخش دیگر این نقد نیز به رویکردهای مطالعاتی نویسنده در زمینه خاستگاه شمایل‌شناسی نقوش مربوط است که با نگاهی انتشارگرایانه به فرهنگی‌های نواحی غربی ایران نسبت داده شده است، هرچند نویسنده تلاش کرده است که با احتیاط و غیرمستقیم نظر خود را مطرح کند. با این حال، نباید فراموش کرد که رویکرد و فرضیات نویسنده در زمان تألیف کتاب و با توجه به حجم مطالعات باستان‌شناختی آن روز از اهم فرضیات و رویکردها محسوب می‌شده که اغلب آن‌ها امروزه و با توجه به مطالعات دهه اخیر دست‌خوش تغییر شده‌اند. در نهایت بخشی از نقد حاضر به ترجمه فارسی کتاب و ویرایش تخصصی آن مربوط است که پیش‌نهاد می‌شود در چاپ مجدد اصلاحات اعمال شوند.

۲. معرفی اثر

اسطوره‌های بلخی و مروی باستان بر روی مهرها و تعویدهایشان عنوان کتاب یا کاتالوگی با موضوع باستان‌شناسی و شمایل‌نگاری اسطوره‌ای دوران پایانی مفرغ افغانستان و جنوب ترکمنستان و فرهنگ معروف و غنی بلخی - مروی است. این اثر در سال ۱۹۹۸ در مسکو و به زبان انگلیسی چاپ شده است. اولین بار ترجمه فارسی این کتاب در سال ۱۳۹۶ در ۳۳۸ صفحه، در یک جلد و هزار نسخه، توسط انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی کشور منتشر شده است. اصل این اثر به زبان انگلیسی و به قلم باستان‌شناس یونانی تبار روسی، ویکتور ایوانویچ ساریانیدی، است و سیدرسول سیدین بروجنی و ثریا الیکای دهنو آن را ترجمه کرده‌اند و به قلم مترجم اول (سیدرسول سیدین بروجنی) ویراسته شده است. نقد حاضر

بدون در نظر گرفتن ویژگی‌های متن اصلی کتاب و براساس ترجمه فارسی آن است. این اثر پیش‌گفتاری از نویسنده، مقدمه‌ای از پیر آمیه (Pier Amiet)، پژوهش‌گر، عیلام‌شناس، و بازرس موزه لوور فرانسه، و همچنین پیش‌گفتاری از مترجمان دارد. از دیگر مؤلفه‌های جامعیت صوری اثر بیان هدف اصلی اثر به صورت ضمنی توسط نویسنده، مقدمه‌ای کلی، فهرست مطالب اجمالی، چندین نقشه، و تعداد بسیاری تصویر است. اغلب صفحات اثر مصور از جنس گلاسه است و صحافی مناسبی دارد. در پایان مطالب تصاویر و توصیفات، بخش منابع، واژه‌نامه، و نمایه آورده شده است.

۳. نقد شکلی اثر (ترجمه فارسی کتاب)

اثر از جهت کیفیت چاپ، شکل ظاهری، و کیفیت فنی قابل قبول است. در کل به نوعی یک کتاب فرعی در موضوع باستان‌شناسی عصر مفرغ و باستان‌شناسی شهرنشینی است که به عنوان یک کتاب کمکی در این دو درس می‌تواند در مقطع کارشناسی و به ویژه کارشناسی ارشد مطالعه شود. کتاب فوق در حال حاضر تنها کتاب یا کاتالوگ مربوط به فرهنگ بلخی - مروی در ایران محسوب می‌شود که برچسب دانش فعلی دارای گستره‌ای از خراسان ایران تا مکران، سواحل خلیج فارس، و به طور کلی نیمه شرقی ایران است. متن آن، با بار محتوایی و استفاده از مطالب و مواد فرهنگی جدید، رویکردی نسبتاً نوین در زمان تألیف دارد. ترجمه فارسی آن نیز به میزان قابل قبولی تخصصی است. در عین حال، مترجمان به دلیل رعایت پاره‌ای موازین ترجمه‌ای، از جمله ترجمه کلمه به کلمه متن، درگیر ساختار ادبیات اصلی متن شده‌اند که این مسئله سبب سنگینی، پیوستگی، و گاهی نامفهومی برخی جملات و پاراگراف‌ها شده است. البته این نکته را نباید فراموش کرد که متن اصلی کتاب هرچند به زبان انگلیسی تألیف شده، زبان مادری نویسنده روسی بوده که همین امر نیز در دشواری متن اصلی اثر و همچنین ترجمه فارسی آن بی‌تأثیر نبوده است.

اثر ترجمه شده تعداد محدودی غلط تایپی یا املایی دارد. برای مثال صفحه ۱۵، آخرین خط پاراگراف اول، نام پژوهش‌گر لمبرگ کارلوفسکی یا کارلوفسکی به صورت «لامبرگ کارلوفسکی» نوشته شده است.

صفحه ۲۱، ستون سمت چپ، پاراگراف دوم، دسته نیم‌کروی سفته به صورت «دسته نیم‌کره سفته» نوشته شده است.

از نظر نگارش و قواعد دستورزبان، اثر ترجمه‌شده در بعضی از بخش‌ها به بازنگاری نیاز دارد، چراکه به صورت کلمه‌به‌کلمه انجام گرفته است، هرچند رعایت اصول ترجمه توسط مترجمان را نشان می‌دهد. این مسئله سبب شده است که گاهی جمله‌ها توسط حروف ربط (و، که) بسیار پیوسته، پاراگراف‌ها بسیار طولانی، و در برخی موارد نامفهوم شوند. پیوستگی و طولانی بودن جمله‌ها اغلب سبب شده است تا مطالب نوشته‌شده نامفهوم یا چندمفهومی شوند و مخاطب را به چندین بار بازخوانی مجبور می‌کنند. از طرفی قواعد نگارش در بعضی از بخش‌های متن ترجمه کتاب یا کامل رعایت نشده است، به نحوی که در تعدادی از جملات ویرگول (،)، حرف (و)، یا حرف (که) در کنار یک‌دیگر آمده‌اند. در برخی جملات نیز در دو جمله مربوط به هم، که نیاز است با نقطه ویرگول (؛) از یک‌دیگر جدا شوند و جمله ادامه یابد، از علامت دو نقطه (:): که برای نقل قول به کار برده می‌شود، استفاده شده است. هم‌چنین در برخی نقل قول‌ها به جای علامت دو نقطه (:): از ویرگول (،) استفاده شده است. برای مثال: صفحه ۱۳، ستون سمت راست، پاراگراف آخر: «... جامعه بلخ است، و احتمالاً...». صفحه ۲۷، ستون سمت راست، دو خط اول پاراگراف پنجم: «... نمی‌تواند تنها یک اتفاق صرف باشد: آن بازتاب‌دهنده...».

صفحه ۲۶، ستون سمت راست، پاراگراف آخر: «پیر آمیه... را مطرح کرده، نوشت،
”یاورنکردنی است که...».

این درحالی است که ویرایش تخصصی و دقیق ترجمه می‌توانست این مشکلات را رفع کند. علاوه بر این که ترجمه کلمه‌به‌کلمه بیان‌گر اخلاق حرفه‌ای ترجمه است، باید دستورزبان‌ها و مفاهیم کلمات زبان اصلی کتاب را نیز مدنظر قرار داد، چراکه ترجمه یک کلمه از زبانی دیگر می‌تواند مفهومی متمایز را ارائه دهد. بنابراین، براساس مفهوم درک‌شده، گاهی دست مترجم برای خلاصه کردن جمله باز است و می‌توان از این شیوه برای رفع اضافات جملات و کلمات گمراه‌کننده استفاده کرد و به درک جملات کمک می‌کند. البته این مهم را به گونه‌ای باید به کار برد که تغییری در مفهوم یا محتوای جملات ایجاد نکند. در کل در ترجمه فارسی برخی جملات، اصول و قواعد نگارشی، دستورزبان فارسی، و هم‌چنین ویرایش تخصصی و عمیقی به کار گرفته نشده است. ترجمه فارسی گاهی با قواعد دستورزبان متن اصلی درگیر شده، به نحوی که ترتیب فاعل، نهاد، گزاره، و فعل‌های جملات رعایت نشده است. از طرفی در ترجمه و ویرایش برخی از جملات، نبود حرف ربط یا ازدیاد حروف ربط مشهود است.

برای مثال:

صفحه ۲۱، ستون سمت چپ، پاراگراف اول: «اصطلاحاً به مهرهای دکمه‌ای شهرت دارند [که]، این مهرهای سنگی ریزنگار دسته نیم‌کروی سفته دارند».

صفحه ۲۰، ستون سمت راست، جمله آخر: «... و از درمارها در رویارویی‌اند [و] معمولاً پاهای...».

میزان روان و رسابودن اثر در برخی بخش‌ها مناسب و در اغلب پاراگراف‌ها و جملات نامناسب است که دلیل آن همان درگیری مترجمان با ادبیات اصلی متن، رعایت نکردن اصول و قواعد دستور زبان فارسی در ترجمه، و هم‌چنین عدم ویرایش تخصصی است.

برای مثال:

صفحه ۲۱، ستون سمت چپ، پاراگراف پنجم: «به‌طور کلی، طرح‌های روی تعویذها نمایشی تکراری از مجموعه نقوش مهرهای مسی تخت است [؟] آن‌ها افزون‌براین که تصاویر منحصر به فرد خویش و ترکیب‌بندی کلی خود را دارند».

در جمله فوق، علاوه بر نارسایی مفهومی، رعایت نکردن اصول و قواعد نگارش دستور زبان فارسی را نیز مشاهده می‌کنیم.

صفحه ۱۶، ستون سمت چپ، آخرین جمله پاراگراف نامفهوم و نارساست.

صفحه ۱۸، ابتدای پاراگراف اول از ستون سمت راست: «در این ارتباط [در این رابطه] من مایلیم به نقوش خدایان بلخی که [ترکیبی از پیکره انسان با سر بز و دارای بال هستند] پیکره انسان داشته و دارای بال و سر بزند [و سر بز هستند]، که مزین به ریش و شاخ‌های چرخیده به پایین بزرگ هستند [دارای ریش و شاخ‌های بلند روبه پایین کشیده]، اشاره کنم.

صفحه ۱۴، ستون سمت راست، پاراگراف دوم: «به‌طور کلی فرهنگ مادی مرو بسیار مشابه بلخ است: یک‌سان تقریبی مجموعه سفالینه‌ها، شباهت عینی ابزارها و جنگ‌افزارها، و جواهرات و مهرهایی که مشابه هم‌اند».

در جمله فوق، علاوه بر نارسایی و نامفهومی، رعایت نکردن اصول نگارش دستور زبان فارسی مشاهده می‌شود. برای نمونه، می‌توان جمله را این‌گونه نوشت که تغییری نیز در مفهوم نداشته باشد: «[براساس] یک‌سان تقریبی مجموعه سفالینه‌ها، شباهت عینی ابزارها و جنگ‌افزارها، جواهرات و مهرهای [و فرهنگ بلخ و مرو]، [می‌توان اذعان داشت که]

به‌طور کلی فرهنگ مادی مرو بسیار مشابه [فرهنگ مادی] بلخ است». حتی بهتر از این نیز می‌توان جمله را بازنویسی کرد.

در جمله فوق می‌بینیم که کلمات داخل [] نمی‌تواند مفهوم اصلی جمله را دگرگون کند. بنابراین دست مترجم و مترجمان برای استفاده از برخی کلمات اضافه یا ربطی برای ارائه جمله مفهومی و رساندن مفهوم جمله اصلی اثر باز است. البته در صورتی که به دگرگونی مفاهیم منجر نشود.

از آن‌جاکه ویراستار ترجمه کتاب یکی از مترجمان محترم است، سبب شده است که ویرایش تخصصی متن کیفیت قابل قبولی نداشته باشد. دلیل این امر وسواس مترجم در تغییر ترجمه خویش بوده که سبب محدودیت‌هایی در ویرایش تخصصی شده است. بنابراین، پیش‌نهاد می‌شود که یک اثر ترجمه شده توسط فردی غیر از مترجم، که به موضوع اشراف دارد، ویراسته شود.

۴. نقد محتوایی اثر

از آن‌جاکه اثر مدنظر کاتالوگی از مهرها و تعویذهای فرهنگ بلخی - مروی است، بیش‌تر حجم کتاب را تصاویر و توصیف اثر مهرها تشکیل داده و تنها از ۳۳۸ صفحه ۴۲ صفحه کتاب را مطالب مربوط به آثار معرفی شده در این کتاب تشکیل داده است که یک مقاله مطول محسوب می‌شود. این مقاله دو بخش دارد: الف. زمینه تاریخی - فرهنگی مردمان و فرهنگ بلخ - مروی، ب. گروه اصلی تصاویر (توضیحات مقدماتی). بخش «ب» دارای زیرعنوان‌هایی مربوط به دسته‌بندی نقوش روی مهرهاست که در مجموع نقوش روی آثار را به شش دسته تقسیم و درمورد مفاهیم اسطوره‌ای هر کدام توضیحاتی را ارائه کرده است. در نهایت تصاویر نیز، براساس ترتیب گروه‌ها و زیرگروه‌ها همراه با توصیفات، پس از بخش مطالب آورده شده‌اند. این ترتیب در مطالب و تصاویر بیان‌گر نظم منطقی و انسجام مطالب در کل اثر و به‌طور مشخص در هر بخش و هر زیرعنوان است.

۵. ارجاع‌دهی

نویسنده، برای معرفی زمینه تاریخی - فرهنگی مردمان، فرهنگ بلخی - مروی، و مطالعه نقوش اساطیری آثار معرفی شده، به‌خوبی از منابع دست‌اول و مقالات موجود در زمان

تألیف اثر استفاده کرده است، به نحوی که برای بیان هر جمله و فرضیه قابل مطرح به منابع جدید و دست‌اول ارجاع داده است. از طرفی نویسنده برای بیان اشتراکات فرهنگی، قومی، و آیینی جوامع بلخی - مروی و دیگر نقاط خاورمیانه به‌ویژه ایران، میان‌رودان، آناتولی، و اقوام میتانی - هیتی از منابع دست‌اول و تئوری‌های زبان‌شناختی استفاده کرده است. البته هر چند امروزه ارائه چنین فرضیه‌ای، به‌ویژه انتساب مردمان بلخ و مرو به‌عنوان مهاجران غربی از آناتولی، میان‌رودان، و سرزمین هیتی‌ها و میتانی‌ها، براساس مطالعات دهه‌های اخیر چالش‌برانگیز است، نسبت به زمان تألیف این کتاب، که در حدود بیست سال پیش تألیف شده، بسیار حائز اهمیت و قابل تأمل است.

بی‌دقتی در استنادات و ارجاع‌دهی‌های این اثر گاهی مشهود است. برای مثال، در بیش‌تر بخش‌های کتاب، نقل قول‌ها و هم‌چنین فرضیات پژوهش‌گرانی ارائه شده که تنها نام آن‌ها بدون ذکر مأخذ و منبع آورده شده یا مطالب و فرضیاتی بیان شده که هیچ‌گونه سند یا منبعی برای آن‌ها ذکر نشده است که بتوان برچسب مستندات و تحلیل‌های ارائه‌شده این فرضیات را مقبول دانست. در ادامه مثال‌هایی از این دست آورده می‌شود:

۱. صفحه ۲۳، ستون سمت راست، پاراگراف آخر: «وجود معماری یادمانی... نشان‌دهنده مرتبه بالایی از توسعه و پیشرفت اجتماعی جامعه بلخ است و احتمالاً شکل اولیه دولت بوده، هر چند با سنتی از دموکراسی اولیه محدود بوده است»؛

۲. صفحه ۱۵، ستون سمت چپ: «درست است که برخی از محققان معتقدند که این آثار از بلخ و مرو وارد شده، اما ما نمی‌توانیم این احتمال را نادیده بگیریم که این آثار با فرایند سکنی‌گزینی قبایل متناسب به عیلام مرتبط نباشند. من نیز به آثار گورستان‌های هورابو مهی و هم‌چنین ظروف آیینی و ستونگ‌های ریزنگاری از کوللی اشاره دارم...» (بدون ذکر هرگونه منبع و مأخذ برای نظر پژوهش‌گران، محوطه‌های نام‌برده، یا حتی آثار هر محوطه در متن اصلی)؛

۳. صفحه ۱۶، ستون سمت چپ، پاراگراف چهارم: «پیر آمیه در اولین مقالات خود در ارتباط با مهرهای بلخی توجه خود را به مهرهای موسوم به "نستوری" که از اردوس به‌دست آمده بود جلب کرد، خاستگاه آن‌ها حفاری‌های غیرقانونی بود که به بالادست هوانگ‌هو می‌رسد»؛

۴. صفحه ۱۶، ستون سمت راست، پاراگراف اول: «... سال‌ها پیش، ای مکی، عنوان

نمود...».

با بررسی متن اصلی اثر به نظر می‌رسد که همه این کمبودها به نویسنده و متن اصلی کتاب مربوط است و همان‌طور که بارها اشاره شد، مترجمان تنها به ترجمه کلمه به کلمه اکتفا کرده‌اند و برخی از مشکلات مربوط به متن اصلی از دید ایشان پنهان مانده است. علاوه بر این، در برخی بخش‌ها نیز ارجاع‌های درون‌متنی با توجه به این که جمله عیناً از منبع آورده شده، شماره صفحه منبع ذکر نشده است. برای مثال:

صفحه ۱۳، ستون سمت چپ، پایان پاراگراف دوم: «در نهایت از نظر فنی، مهرهای استوانه‌ای یافت‌شده در گورهای بلخ دست‌کمی از نمونه‌های میان‌رودانی ندارد» (تیسیر ۱۹۸۷) که با توجه به واری متن اصلی این مشکل نیز مربوط به نویسنده کتاب بوده است، ولی مترجمان نیز در مقام تکمیل‌کننده و امانت‌داران این اثر می‌توانستند با واری منبع فوق این ارجاع را حداقل در پانویس و با ذکر نام خودشان یا ارجاع به مترجمان تکمیل کنند و چنین کاری بار علمی ترجمه اثر را نیز قوت می‌بخشد. در عین حال، با توجه به مشکلات ارجاع‌دهی در متن اصلی، می‌توان از نقاط مثبت آن به رعایت امانت مطالب و استفاده از کوچک‌ترین مطالب با رعایت در ارجاع‌دهی و ذکر منبع هر چند ناقص اشاره کرد.

۶. نقد رویکرد مطالعاتی

نویسنده در این اثر به خوبی توانسته است به تجزیه و تحلیل علمی مسائل مورد نظر خود بپردازد که شامل معرفی، ارائه طرح، و تصاویر مهرها و تعویذهای فرهنگ بلخ- مروی، ارائه خاستگاه این نقوش، مفاهیم اسطوره‌ای آنها، اشتراکات فرهنگی موجود در این تصاویر با دیگر فرهنگ‌های خاور نزدیک، و به ویژه خاستگاه مردمان ساکن بلخ و مرو است. وی از مطالب، منابع، نظریه‌ها، و فرضیات متعدد دیگر پژوهش‌گران نیز برای تحلیل و تفسیر موضوعی به خوبی استفاده کرده است و تحلیل‌های نویسنده با توجه به زمان تألیف اثر و نبود اطلاعات دو دهه اخیر از بیش‌تر مناطق فرهنگی ایران، به ویژه نیمه شرقی که در همسایگی سرزمین بلخ و مرو باستان قرار دارد، از کیفیت و کمیت بالایی برخوردار است. باید خاطر نشان کرد که فاصله زمانی تألیف و ارائه ترجمه فارسی این اثر حدود بیست سال است. از آن جاکه نویسنده کتاب در حال حاضر در قید حیات نیست، نمی‌توان به‌طور حتم نقدهایی را بر اثر وارد کرد که هیچ‌گونه پاسخی برای آن وجود ندارد. بنابراین، تصمیم بر آن است که تجزیه و تحلیل‌ها و بررسی‌های مسائل این اثر را با نظریات جدید که در نشریات،

پایان‌نامه‌ها، یا نوشتارهای معتبر منتشر شده و توسط صاحب‌نظران نیز داوری شده‌اند، مورد مقایسه و بررسی قرار دهیم.

نویسنده به خوبی اشاره می‌کند که دو واحه بلخ و مرو، با آغاز هزاره دوم پیش از میلاد، برای اولین بار مسکونی شدند و هم‌زمان با آن فرهنگ‌های غنی موجود در کوهپایه‌های کپه‌داغ رو به افول گذاشتند. پژوهش‌گران این حوزه نیز در حال حاضر این امر را تأیید می‌کنند، هرچند نویسنده به این نظریه اشاره می‌کند که با مطالعه نقوش مهرها و تعویذهای این فرهنگ، اعتقاد دارد که بخشی از جمعیت ساکن واحه بلخ را مهاجرانی از سمت غرب آسیای میانه تشکیل داده‌اند. او به‌طور مشخص اظهار نمی‌کند که منظورش از مناطق غربی چیست، آیا منظورش مناطق غرب واحه بلخ و مرو در نیمه شرقی ایران است یا فرهنگ‌های غربی خاور نزدیک اعم از میان‌رودان، سوری‌ها، هیتی‌ها، میتانی‌ها، یا مردمان آناتولی؟ با مرور کلی اثر می‌توان ادعان داشت که منظور نویسنده از مهاجران غربی مردمانی از سرزمین‌های غرب خاور نزدیک به‌ویژه ایران، میان‌رودان، آناتولی، و سوریه است. نکته بسیار مهم در این بخش بهره‌گیری از انتشارگرایی برای چرایی مواد فرهنگی است، چراکه عملاً به درون‌زابدن تحولات فرهنگی توجهی ندارد؛ موضوعی که به نظر برخی از محققان بسیار مهم است (Francfort 1994). هم‌چنین، او به‌نظر پیر آمیه نیز اشاره می‌کند که معتقد است عنصر قومی مردمان بلخ و مرو باستان مهاجران آغاز عیلامی هستند که در ابتدا به مناطق جنوب شرق ایران و سپس به واحه بلخ و مرو مهاجرت کرده‌اند (Amiet 1986).

از طرفی نویسنده آشکارا بیان می‌کند که می‌توان زمینه تاریخی - فرهنگی و هم‌چنین اندیشه‌های تصویرنگاری بر روی مهرها و تعویذهای فرهنگ بلخی - مروی را به تصویرنگاری هنر سوری - هیتی و میتانی منتسب کرد. وی معتقد است هم نقوش مهرهای بلخی - مروی و هم برخی از مهرها و تعویذها از هنر و سرزمین میتانی‌ها وارد سرزمین بلخ و مرو شده‌اند (ساریانیدی ۱۳۹۶: ۱۴) و بیان می‌کند که اکثر مهرها و تعویذها با نقش خدایان و اسطوره‌های سوری - هیتی و میتانی در خود بلخ و مرو ساخته شده‌اند. هم‌چنین، معتقد است که بیش‌تر این مهرها و تعویذها کاربردهای خرافی داشته و مردمان بلخ و مرو برای دفع نیروهای شیطانی و شر از آن‌ها استفاده می‌کرده‌اند. نویسنده به‌سرعت نتیجه می‌گیرد که این مهرها و تعویذها متعلق به مردمان سوری - هیتی و عیلامی‌اند که طی مهاجرت از مسیر غرب به شرق به سرزمین بلخ و مرو رسیده‌اند و در این سرزمین، دوباره هنر و صنعت خود را از سر گرفته‌اند. او به نظر ژئوموفولوژیست‌ها و نظریه‌ای درباره

خشک‌سالی اواخر هزاره سوم پیش از میلاد اشاره می‌کند که سبب مهاجرت کشاورزان و دام‌پروران میان‌رودانی و عیلامی به سرزمین بلخ و مرو شده است. نویسنده هم‌رأی با «پیر آمیه» مبنی بر این است که وجود لوحه‌های گلی آغاز عیلامی، مهرها و آثار هنری مشابه با فرهنگ عیلامی در مناطق جنوبی و جنوب شرقی ایران، و آثار مشابه فرهنگ بلخی - مروی بیان‌گر مهاجرت مردمان آغاز عیلامی از این مسیر به سرزمین‌های بلخ و مرو است. وی به‌صراحت همگونی آثار فرهنگی اواخر هزاره سوم قبل از میلاد جنوب شرق ایران با فرهنگ عیلامی و آثار هزاره دومی این مناطق را با آثار بلخی - مروی در نظریه مهاجرت تحلیل می‌کند و هم‌چون پیر آمیه معتقد است که دامنه نفوذ عیلامی‌ها به خراسان، ترکمنستان، و بلخ هم رسیده است (Sarianidi 1990؛ ساریانیدی ۱۳۹۶: ۱۵). هم‌چنین، وجود مجموعه‌های بلخی - مروی موجود در بلوچستان و مجموعه بلخی - مروی کویته (Santoni 1984) را نیز هرچند مشابه آثار بلخی - مروی می‌داند، نظریه دیگری را نیز مطرح می‌کند، این‌که می‌توان وجود این آثار را در این دو محوطه به سکناگزینی قبایل عیلامی در این مناطق، طی روندهای مهاجرتی هم‌زمان یا قبل از رسیدن به سرزمین بلخ و مرو، منتسب کرد. نمی‌توان فرضیات نویسنده و پژوهش‌گرانی را که وی از آنها برای طرح این نظریات وام گرفته است نادیده انگاشت، اما نظریه‌های دیگری نیز وجود دارند که در کنار نظریات نویسنده می‌توانند دلایل با کیفیت‌تر و عمیق‌تری را ارائه دهند که به آنها پرداخته خواهد شد. سیلوویا وینکلمن (Sylvia Wilkelman) از پژوهش‌گرانی است که به‌خوبی درباره نقوش و شمایل‌نگاری آثار بلخی - مروی، به‌ویژه مهرها و اثر مهرهای این فرهنگ، مطالعه کرده است. وی می‌نویسد:

در پایان هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم ق.م کانون‌های فرهنگی مشخصی از نقوش اسطوره‌ای حیوانات خاص در آثار هنری - فرهنگی جوامع خاور نزدیک به‌وجود آمده که به دو صورت منفرد و ترکیبی بر روی آثار مختلف تجلی یافته و بیان‌گر مفاهیم مختلفی از شرایط فرهنگی، اعتقادی، و اجتماعی روزگار خود است. این نقوش نقش‌های توسعه‌یافته هنر پیش‌گامان در دوره مس و سنگ ایران، بین‌النهرین، و آناتولی است. از منظر طبقه‌بندی و درک مفاهیم نقوش، نقش حیوانات در هنر پیش از تاریخ به چهار دسته ۱. نقوش اساطیری (مانند نزاع بین مار و گربه، مار و پرنده، مار و حیوانات سم‌دار، و بالعکس) حیواناتی که اغلب در داستان‌های اساطیری به آنها اشاره شده است، ۲. نماد خدایان و الوهیت (نقوش ترکیبی حیوانی و انسانی که نماد قدرت‌های فراطبیعی است و در هنر و نقوش مذهبی عیلام به‌صورت گاو و یا شیر با

بدن انسان و بالعکس، مصر به صورت گربه، عقاب، و شغال با بدن انسان و بین‌النهرین به صورت حیوانات سم‌دار با بدن انسان ایجاد شده‌اند)، ۳. نمادهای قومی یا گروهی، و ۴. جایگاه واقعی حیوانات در زندگی روزمره (صحنه‌های شکار، گله‌داری و فعالیت‌های کشاورزی و صحنه‌های جنگ و ارباب‌رانی) تقسیم می‌شود. تولیدات شمایل‌نگارانه کانون‌های فرهنگی مذکور علاوه بر انعکاس نمادهای ویژه اجتماعات انسانی بازتابی از رفتارهای زیستی، رفتاری، اعتقادی، و فرهنگی مناطق مختلف نیز هست (Winkelman 2008: 48).

نویسنده اثر به دقت نقوش مهرها و تعویذهای بلخی - مروی را تقسیم‌بندی کرده و جایگاه نقوش حیوانات اساطیری را به خوبی به منزله نمادهای ترکیبی با انسان یا دیگر حیوانات مشخص کرده است، اما جایگاه واقعی حیوانات در زندگی روزمره از تقسیم‌بندی‌های وی نبوده و نویسنده نقش واقعی حیوانات را در زندگی روزمره جوامع بلخ و مرو نادیده گرفته است. برای نمونه، می‌توان به نقش شترهای بلخی اشاره کرد که توسط ساریان یا گله‌داری هدایت می‌شوند. همچنین، نقش اسب و کره‌اسبی که توسط فردی در یک مسیر هدایت می‌شوند. در این نقوش تنها می‌توان جایگاه واقعی این حیوانات را مشاهده کرد و نه جایگاهی اسطوره‌ای و رمزآلود. علاوه بر حیوانات، می‌توان به زندگی واقعی انسانی نیز اشاره کرد که به دقت بر روی مهرها و تعویذهای این فرهنگ تجلی یافته و فاقد هرگونه نمادهای اسطوره‌ای و رازآلود است. از این دست نقوش می‌توان به زن و مردی اشاره کرد که روبه‌روی یک‌دیگرند و بر صندلی یا به قول نویسنده نیمکت‌های دارای تکیه‌گاه نشسته‌اند (ساریانیدی ۱۳۹۶: ۱۹، تصویر ۳).

شمایل‌نگاری دوره مفرغ در خاور نزدیک به دلیل درهم‌تنیدگی نقش‌مایه‌ها و ریشه‌های مشترک از مهم‌ترین مباحث این دوره فرهنگی محسوب می‌شود و تاکنون تلاش‌های فراوانی برای نمادشناسی و ریشه‌شناسی نقوش انجام شده است. در محوطه شهرک فیروزه دشت نیشابور که باستانگاهی متعلق به فرهنگ بلخی - مروی در خاک خراسان است، ظرفی نقره‌ای منقوش با اشکال رایج دوره مفرغ جدید خاور نزدیک کشف شد. نقوش این ظرف دو شیر - اژدهای بال‌دار با دهانی باز روبه‌روی هم‌اند. در پشت سر دو شیر - اژدها یک شیر نر (مشخصه آثار هنری عیلام) در حال نزاع با گاو نر ریش‌دار (مشخصه آثار هنری مناطق جنوب شرق ایران به ویژه هنر جیرفت، سیستان، و شهداد) نقش شده‌اند. در ادامه این نقوش نیز شیر ماده‌ای با بدن منقوش (نقش گل خشخاش، از ویژگی‌های هنر افغانستان) در حال نزاع با گراز (مشخصه آثار هنری ترکمنستان، ازبکستان، و حتی فرهنگ بلخی - مروی و

قفقاز) حک شده است. تحلیل‌های نمادشناسی و شمایل‌شناسی نشان می‌دهند که نقوش حک‌شده روی این اثر، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، در فرهنگ‌های متعدد دوره مفرغ خاور نزدیک، به‌ویژه جنوب شرق ایران (فرهنگ کرمان) و آسیای میانه با تمرکز بر دوره پایانی مفرغ (فرهنگ بلخ- مرو)، ریشه دارند. البته برخی از این نقوش نماد مشترک این فرهنگ‌ها محسوب می‌شوند که به‌احتمال، طی یک فرایند ایدئولوژیک فراگیر، در شمایل‌نگاری اثر شهرک فیروزه نیشابور نقش شده است (باصفا و داوری ۱۳۹۸). علاوه بر این، طی کاوش‌های باستان‌شناسی دهه اخیر در منطقه فرهنگی دشت گرگان و در تپه بازگیر نیز آثار فلزی ارزش‌مندی از دوره برنز پایانی این محوطه به‌دست آمده‌اند (عباسی ۱۳۹۴) که برخی از این آثار از لحاظ اندیشه‌های شمایل‌نگاری، فناوری‌های ساخت، و نمادشناسی ریشه‌های فرهنگی بیرونی دارند و هم‌چنین با آثار مناطق فرهنگی آسیای میانه (فرهنگ بلخ- مرو)، جنوب شرق ایران (فرهنگ کرمان)، و قفقاز شباهت دارند. با وجود این، در نیمه نخست هزاره سوم پیش از میلاد، با شکل‌گیری انقلاب شهرنشینی، تحولات این دوره سبب شد تا فرهنگ‌های شهری وسیعی در مناطق مختلف خاور نزدیک با شمایل‌نگاری ویژه‌ای در آثار هنری‌شان، که در باورها و اعتقادات آن‌ها ریشه داشته است، شکل بگیرد. از مهم‌ترین حوزه‌ها و کانون‌های فرهنگی عصر مفرغ خاورمیانه می‌توان به ایلام در جنوب غرب ایران، جنوب شرق ایران، سیستان، دشت گرگان، خراسان، بلخ و مرو در آسیای میانه، سواحل جنوبی خلیج فارس، مکران، پاکستان، و دره سند اشاره کرد که دربرگیرنده و گاهی خاستگاه تحولات دوره مفرغ بوده‌اند. برهم‌کنش کانون‌های فرهنگی ذکرشده موجبات شکل‌گیری پدیده‌های فرهنگی خاص را فراهم آورده و مناطق هم‌جوار خود را تحت تأثیر قرار داده یا از آن‌ها تأثیر پذیرفته است.

در دوران مفرغ اشتراکات شمایل‌نگاری و خاستگاه نقوش نیز اهمیت ویژه‌ای دارد و ارتباطات فرهنگی سبب جابه‌جایی و انتشار نقش‌مایه‌ها و تغییر در نوع ارائه مفاهیم می‌شود (Winkelman 2014). در این جابه‌جایی، علاوه بر نقوش و آثار هنری (بنگرید به باصفا و دیگران ۱۳۹۵)، مواد خام اولیه، محصولات نهایی، مردم، و اندیشه‌ها نیز جابه‌جا می‌شوند (Kohle 1979: 77؛ وحدتی ۱۳۹۴: ۳۷). مهم‌ترین عامل جابه‌جایی سنت‌های فرهنگی شبکه‌های ارتباطی است که با هدف کنترل راه‌های تجاری و تأمین مواد خام اولیه در قالب فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، و در نهایت پیوندهای بین‌فرهنگی به‌وجود آمده است (وحدتی ۱۳۹۴: ۳۷). از مهم‌ترین شبکه‌های ارتباطی می‌توان به جاده خراسان بزرگ

اشاره کرد. در این بین، آثار هنری با شمایل‌نگاری‌های متفاوت از مهم‌ترین اشیای دارای مفاهیم و نمادهای اعتقادی و اسطوره‌ای هستند که بین کانون‌های فرهنگی و توسط شبکه‌های ارتباطی، در جهت فعالیت‌های بازرگانی-تجاری، روابط دیپلماتیک در عصر مفرغ، و پیوندهای فرهنگی فرامنطقه‌ای جابه‌جا می‌شوند (باصفا و داوری ۱۳۹۸). از سوی دیگر، شباهت شمایل‌نگارانه آثار هنری مناطق مختلف را می‌توان به‌عنوان پیش‌کشی تقدیم‌شده از سوی نخبه منطقه‌ای به نخبه یا پادشاه منطقه هسته‌ای دانست که طی روابط دیپلماتیک عصر مفرغ اتفاق افتاده است. درکل برای پاسخ به چگونگی و چرایی این همگونی فرهنگی در آثار مناطق ذکر شده نیاز است تا با استفاده از رویکردهای مختلف مطالعاتی، به همراه انجام آزمایش‌های مختلف، پاسخ داده شود. علاوه بر این، شکل‌گیری دیگر راه‌های ارتباطی بین مناطق فرهنگی عصر شهرنشینی این امکان را محیا می‌کرده که به‌طور مستقیم در جهت دروازه بازرگانی یا حتی در جهت نظام‌های اقتصادی بازپخشانی در مکان مرکزی یا نظام‌های بازپخشانی با واسطه (نقشی که عیلام بین تمدن‌ها و سرزمین‌های شرقی و میان‌رودان ایفا می‌کرد) آثار هنری، تولیدات تخصصی (صنعت منطقه‌ای) الگوهای تولیدی، مردم، و حتی اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌ها در مناطق فرهنگی خاور نزدیک، جابه‌جا شوند و در نهایت به همگونی آثار هنری و ایدئولوژی‌های اسطوره‌ای و آیینی مردمان این مناطق بینجامد.

علاوه بر مطالب ذکر شده و تأثیر رفتارها و کنش‌های بین‌فرهنگی در جهت ریشه مردمان سرزمین‌های بلخ و مرو، که نویسنده کتاب، هم‌رأی با پیر آمیه، آن‌ها را عیلامی و گاهی مردمانی از سرزمین‌های سوری-هیتی، میتانی، آناتولی، و میان‌رودان می‌داند، پژوهش‌گرانی نیز به تحولات درون‌زا تکیه می‌کنند و منشأ مردمان این منطقه وسیع فرهنگی را روستائینان مناطق همجوار بلخ و مرو می‌دانند. هیبرت در این باره می‌نویسد:

گسترده‌شدن جامعه شهری در کوهپایه‌های کپه‌داغ طی دوره نمازگاه ۷، منجر به شکل‌گیری پدیده فرهنگی برجسته‌ای در دوره مفرغ پایانی (نمازگاه VI) به‌نام بلخی- مروی شد. مواد فرهنگ بلخ- مرو به سرعت از حوضه آمودریا و کوهپایه‌های شمالی کپه‌داغ خارج شد و به مناطق وسیعی از فلات ایران و مناطق پیرامونی گسترش یافت که فرهنگ غالب دوره مفرغ پایانی میانه آسیا محسوب می‌شود که نشان‌دهنده حوزه مبادلاتی وسیعی است که تمدن آمودریا با آن در ارتباط بوده است (Hiebert 1995: 151-157).

وی هم‌چنین معتقد است که مواد خام اولیه به مرو وارد و در مقیاس انبوه به محصولات نهایی تبدیل می‌شد (ibid.: 192). پیش از کاوش‌های دهه گذشته در خراسان، مواد فرهنگی شاخص بلخی - مروی از محوطه‌های شمال شرقی ایران از جمله تپه‌حصار در دشت سمنان، ترنگ‌تپه، یاریم‌تپه، تپه بازگیر، شاه‌تپه، و منطقه زیارت در ارتفاعات دشت گرگان نیز شناسایی شده‌اند. امروزه با کاوش مکان‌های مرتبط با فرهنگ بلخی - مروی در خراسان اطلاعات و فرضیات جدیدی درباره بومی بودن این فرهنگ در خراسان و انتشار آن به مناطق پیرامونی مطرح شده است (Basafa 2016) و هم‌رأی با پژوهش‌گران حوزه خراسان می‌توان نام فرهنگ خراسان بزرگ را برای آن در نظر گرفت. در دوره مفرغ پایانی، برابر با فاز فرهنگی نمازگاه VI، سنت‌های تدفینی جدیدی بروز پیدا می‌کند و اشیای تدفینی نیز ماهیت جدیدتری به خود می‌گیرند، به نحوی که زیورآلات جدید از جمله دست‌بندهای مفرغی، حلقه، گوشواره، و سنجاق سر جای‌گزین تیغه‌های مفرغی و دیگر زیورآلات دوره‌های قبل می‌شوند. این نوآوری نشان از نفوذ فرهنگی جدید از سمت مناطق غربی ترکمنستان (ایران شرقی) به آسیای میانه است (Alekskhin 1983: 138). هم‌چنین، الگوهای مفرغی مهم‌ترین اشیای تدفینی فرهنگ بلخی - مروی محسوب می‌شوند که از دوره فرهنگی مفرغ میانه (نمازگاه V) در مناطق شمال شرق ایران، از جمله تپه حصار دامغان، و هم‌چنین جنوب و جنوب شرق دریای کاسپی، اعم از گوهرتپه مازندران و نرگس‌تپه دشت گرگان، گزارش شده است (مرادی ۱۳۹۲: ۳۸، جدول ۴-۳؛ عباسی ۱۳۹۰: ۱۲۲؛ Schmidt 1933: IV). این شیء به احتمال به نمادی آیینی یا گورنهادی از نوع اشیای آیینی در تدفین‌های دوره مفرغ پایانی خراسان و منطقه تحت نفوذ فرهنگ خراسان بزرگ (بلخ - مرو) در جهت فراگیری ایدئولوژی یا جابه‌جایی مردم در جهت شبکه‌های تجاری رواج گرفته است. این درحالی است که گاه‌نگاری مطلق و نیز مواد فرهنگی شهرک فیروزه احتمالاً از قدیمی‌ترین بودن بعضی از فازهای فرهنگی نسبت به محوطه گنورتپه و محوطه‌های بلخی - مروی آسیای میانه نشان دارد (see Basafa 2016) که این مهم شاید تأکیدی بر منشأ مردمان بلخی - مروی در سرزمین‌های غربی این دو واحه، یعنی نیمه شرقی ایران، باشد و شاید به درستی بتوان نام «فرهنگ خراسان بزرگ» را برای آن جای‌گزین کرد. بنابراین، می‌توان این‌گونه استنباط کرد که نویسنده در زمان تألیف این اثر، براساس شواهد و تفاوت‌های موجود، به این نتیجه رسیده است که کلیه ساختار و مؤلفه‌های فرهنگ بلخی - مروی با آنچه در ادوار گذشته مناطق فرهنگی کوهپایه‌های کپه‌داغ و مناطق افغانستان وجود داشته

است، تغییرات و تفاوت‌هایی دارد. به همین دلیل، برخی ویژگی‌های نوظهور در فرهنگ بلخی- مروی را به‌درستی منتسب به مردمان مناطق فرهنگی قدیمی‌تر در غرب (غرب واحد بلخ و مرو شاید نیمه شرقی ایران) دانسته است، ولی به دلیل فقدان اطلاعات و مدارک کافی از مناطق فرهنگی نیمه شرقی ایران به‌ویژه خراسان، سیستان، و کرمان، که حلقه اتصال فرهنگ‌های غرب خاور نزدیک با شرق است، ریشه مردمان بلخ و مرو و هم‌چنین باورها، اساطیر، و حتی آثار هنری‌شان را به فرهنگ‌های شناخته‌شده‌ای منتسب دانسته است که در زمان پژوهش اطلاعاتی از آن‌ها در دست بوده است. اکنون با مطالعات دو دهه اخیر، در مناطق فرهنگی نیمه شرقی ایران می‌توان با مدارک کافی برخی از نظریات نویسنده و هم‌چنین پژوهش‌گرانی را بازنگری کرد که نویسنده از تئوری آن‌ها بهره برده است.

علاوه بر آن‌چه اشاره شد، نظریات نویسنده، درباب منشأ مردمان سرزمین بلخ و مرو نسبت به زمان تألیف اثر و نبود مدارک و شواهد کافی از فرهنگ‌های نیمه شرقی ایران، فرضیه‌های قابل‌استنادی نداشته‌اند. وی ناچار اشتراکات ایدئولوژیک و شمایل‌شناختی آثار بلخی- مروی را به مهاجرت مردمان سرزمین‌های غربی منتسب کرده است که به‌نظر می‌رسد به بازنگری نیاز دارد و نقش بومی یا درون‌زاد بودن نقش‌مایه‌ها بایستی مدنظر قرار گیرد (Frankfort 1994). از طرفی نیز نقش مبادلات بازرگانی، روابط دیپلماتیک، پیشه‌های تخصصی، مهاجرت پیشه‌وران، و هم‌چنین متخصصان کوچ‌رو، روابط سیاسی، پیش‌کش‌های سیاسی، حتی جابه‌جایی مردمان، اندیشه‌ها، الگوهای تولیدی، و محصولات نهایی سفارشی را نادیده انگاشته است. هم‌چنین شبکه‌های تجاری و ارتباطی به‌ویژه جاده خراسان بزرگ، جاده شمال به جنوب از ترکمنستان به مکران، جاده شرق به غرب در جنوب ایران، و راه بازرگانی دریایی خلیج فارس و دریای عمان را نیز از نظر دور داشته است، درحالی‌که کلیه این مؤلفه‌ها در همگونی باورها، آثار تولیدی، و حتی تفکرات مردمان خاور نزدیک آن‌هم در دوره پیشرفته شهرنشینی نقش بسیار مهمی ایفا کرده‌اند. بنابراین، سوگیری‌هایی از سوی نویسنده در اثر حاضر دیده می‌شود که کاملاً غیرعمد و تنها به‌علت استفاده از اطلاعات و مدارک باستان‌شناختی زمان تألیف یا حتی استفاده از فرضیات پژوهش‌گران دیگری بوده است که کاملاً هم اشتباه نیستند، بلکه به بازنگری در کنار شواهد و مدارک جدید از مناطق فرهنگی نیمه شرقی ایران نیاز دارند.

باید اشاره کرد که نویسنده از تمامی اطلاعات و منابع موجود زمان خود به‌خوبی استفاده کرده است. وی قدم‌به‌قدم در اثر حاضر به این منابع ارجاع داده و با طرح نظریه‌های

متفاوت با نظر خود، به تجزیه و تحلیل پرداخته و آنچه در متن کتاب آمده است، با مبانی و پیش‌فرض‌های مطرح در حوزه موضوعی و ارائه‌شده در مقدمه و متن کتاب تناسب قابل‌قبولی در حیطه زمان تألیف کتاب دارد. هم‌چنین، باید خاطر نشان کرد که نویسنده از تعداد زیادی تصویر مهرا، تعویذها، یا اثر مهرا استفاده کرده است. هر تصویر یک شماره دارد و اطلاعات مربوط به اثر هر تصویر نیز به صورت تشریحی نوشته شده است. این تصاویر از نظر دسته‌بندی‌هایی که نویسنده در رابطه با شرح آن‌ها در متن بدان اشاره کرده است، تقسیم‌بندی شده‌اند و به ترتیب توضیح هر دسته در پایان کتاب آورده شده است که در تفهیم موضوع مؤثر است. نویسنده در توضیح برخی نقوش به ندرت به شماره تصاویر در متن اشاره کرده است، در صورتی که می‌توانست به کرات برای توضیح هر نقش و تفهیم بهتر موضوع در متن به تصاویر پایان کتاب اشاره کند. از طرفی در تشریح و توصیف هر تصویر می‌توانست توضیحات هر اثر را، که شامل جنس اثر، اندازه، قطر، نوع نقش، و محل کشف است، در جدولی ارائه کند تا درک ویژگی هر اثر برای مخاطب آسان‌تر باشد. علاوه بر این، میزان کاربرد اصطلاحات تخصصی خوب است، اما کیفیت و معادل‌سازی آن‌ها در این اثر گاهی ضعیف است، به نحوی که برخی از اصطلاحات ساده تخصصی به شکل غیرتخصصی به کار برده شده‌اند. در ادامه به نمونه‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود:

صفحه ۱۳، ستون سمت چپ، سطر پنجم از پاراگراف دوم: «مهراهای مشبک آلیاژی مفرغی و مسی بلخ به نظر می‌رسد در...»؛ جمله تقریباً به دلیل اصطلاح تخصصی «آلیاژی» دگرگون و پیچیده شده است. مترجم می‌بایست این کلمه را حذف می‌کرد یا با حروف ربط این کلمه را درون جمله به نحوی به کار می‌برد که جمله روان و رسا باشد.

در ترجمه کتاب شخصیت‌ها، که منظور از آن‌ها همان موجودات، قهرمانان، یا خدایانی هستند که بر روی مهرا و تعویذها نقش شده‌اند، با عنوان تشخیص‌ها آورده شده‌اند که این‌گونه معادل‌سازی تنها جملات و مفاهیم را درک‌ناشدنی یا پیچیده می‌کند.

از دیگر نکات مهم در اثر مدنظر یا در ترجمه فارسی آن استفاده از کلمات و اصطلاحات تخصصی و حتی نام‌های غیرفارسی است که درون متن به فارسی آورده شده‌اند و هیچ‌گونه معادل لاتین، نه در داخل پرانتز و نه در پانوشت، آورده نشده است، در حالی که اصطلاحات تخصصی اثر در پایان کتاب به صورت فارسی و لاتین آورده شده‌اند و فقدان معادل‌های انگلیسی آن‌ها درون متن و پانوشت هر صفحه از ضعف‌های نگارشی ترجمه محسوب می‌شود.

در صفحه ۲۰، ستون سمت چپ، از واژه «وانگهی» استفاده شده است. هرچند این واژه ادبی محسوب می‌شود، شاید کاربرد چنین واژگانی برای متون ادبی بهتر باشد تا یک متن علمی.

۷. نتیجه‌گیری

کتاب *اسطوره‌های بلخی و مروی باستان بر روی مهرها و تعویدهایشان* از نظر نظم منطقی و انسجام مطالب کیفیتی مناسب دارد. نویسنده برای طرح فرضیات خود، علاوه بر منابع دست‌اول و روزآمد زمان تألیف اثر، از نظریه‌ها و فرضیات مختلفی چون نظریه‌های زبان‌شناختی و قوم‌شناختی نیز استفاده کرده است که از آن‌ها در کنار فرضیات باستان‌شناختی می‌توان نتیجه دقیق‌تری حاصل کرد. اساس رویکرد نویسنده عامل مهاجرت است، به نحوی که مردمان بلخی - مروی را مهاجرانی از سرزمین‌های غربی به‌ویژه عیلامی‌ها، میتانی‌ها، هیتی‌ها، سوری‌ها، و آناتولیایی‌ها می‌داند که امروزه کاملاً این فرضیه قابل نقد و بازنگری است. تألیف این اثر بی‌طرفانه محسوب می‌شود، اما به دلیل فقدان اطلاعات کافی از مناطق فرهنگی نیمه شرقی ایران، مناطق همجوار سرزمین بلخ، و مرو باستان در زمان تألیف نسبت به زمان حال، نویسنده ناخواسته و به دلیل استفاده از فرضیات پژوهش‌گران مختلف دچار سوگیری‌هایی غیرعمدی شده است. در زمان تألیف اثر نه فرضیات دیگر پژوهش‌گران به‌بوته نقد گذاشته شده بوده و نه نویسنده اطلاعات دیگری در اختیار داشته است. با وجود این که نویسنده اثر در قید حیات نیست، نمی‌توان آزادانه به نقد اثر وی پرداخت. از طرفی نقد حاضر با رویکردهای شمایل‌شناسی می‌تواند زمینه مطالعاتی جدیدی را برای پژوهش‌گران حوزه فرهنگی خراسان بزرگ (بلخی - مروی) فراهم سازد. با استفاده از اثر مدنظر شاید بتوان بازنگری مجددی را به آثار معرفی‌شده در این کتاب، خاستگاه مردمان ساکن در دو واحه بلخ و مرو، و سازوکار همگونی‌های نقوش اسطوره‌ای موجود بر آثارشان با دیگر مناطق فرهنگی خاور نزدیک ارائه کرد. آثار معرفی‌شده در کتاب برای ارائه مفاهیم اسطوره‌ای نقوش روی آن‌ها و نقش کاربردی‌شان به مطالعه با رویکرد شمایل‌نگارانه نیاز دارد. با این تفاسیر اثر مدنظر را تنها می‌توان یک اثر توصیفی با هدف معرفی مهرها و تعویدهای بلخی - مروی دانست که به مطالعه و پژوهش‌های متعددی با رویکردهای مطالعاتی مختلف نیازمند است. اثر موردبررسی از نظر انسجام و نظم منطقی مطالب، ارجاعات علمی، استفاده از منابع روزآمد، استفاده از منابع دست‌اول، استفاده از فرضیات

مختلف مطالعاتی نسبت به زمان تألیف، و هم‌چنین تجزیه و تحلیل مطالب با رویکرد نویسنده از کیفیت قابل قبولی برخوردار است، اما باید در نظر داشت که ترجمه فارسی اثر از لحاظ نگارش، قواعد دستور زبان فارسی، و ویرایش تخصصی و ترجمه دارای ضعف‌هایی است که البته اکثر آن‌ها غیر عمدی و به دلیل ترجمه کلمه به کلمه متن اصلی است. همین امر سبب شده است که مترجمان درگیر ادبیات متن اصلی شوند. مهم‌ترین دلیل دیگر آن است که ویرایش اثر توسط یکی از مترجمان انجام گرفته است که به دلیل درگیری با متن اصلی، با احتیاط زیادی متن ترجمه را ویراسته است. بنابراین، مهم‌ترین پیش‌نهاد برای چاپ مجدد ترجمه فارسی کتاب بازنگری ترجمه و هم‌چنین ویرایش تخصصی آن است. در مورد محتوا و رویکرد نویسنده بهتر است که در ابتدا رویکرد نویسنده را نسبت به زمان تألیف اثر بازنگری کرد. سپس با دیگر رویکردهای مطالعاتی مختلف، به ویژه رویکرد شمال‌شناسی و اسطوره‌شناسی، آثار معرفی شده در کتاب را مورد پژوهش قرار داد تا خروجی این پژوهش‌ها در کنار اثر مدنظر جامعیت مطالعاتی‌ای را در جهت مهرها و تعویذهای بلخی - مروی، کارکرد آن‌ها، و اسطوره‌شناختی نقوش روی آن‌ها تشکیل دهد.

کتاب‌نامه

- باصفا، حسن، محمدصادق داوری، و محمدحسین رضایی (۱۳۹۵)، «بررسی شمال‌شناسی نقش مار در حوزه‌های فرهنگی ایران و آسیای میانه در عصر مفرغ: با تأکید بر ارزیابی تغییرات سبکی و مفاهیم اسطوره‌ای»، *جستارهای باستان‌شناسی پیش از اسلام*، س ۲، ش ۲.
- باصفا، حسن و محمدصادق داوری (۱۳۹۸)، «روابط بین فرهنگی خراسان با جنوب شرق ایران و آسیای میانه غربی در دوره مفرغ؛ مطالعه موردی: اثر نقره‌ای محوطه شهرک فیروزه نیشابور»، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*.
- ساریانیدی، ویکتور ایوانویچ (۱۳۹۶)، *اسطوره‌های بلخی و مروی باستان بر روی مهرها و تعویذهایشان*، ترجمه سیدرسول سیدین بروجنی و ثریا الیکای دهنو، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی کشور.
- عباسی، قربانعلی (۱۳۹۰)، *گزارش پایانی کاوش‌های باستان‌شناختی نرگس‌تپه دشت گرگان*، تهران: گنجینه نقش جهان، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، و مؤسسه آموزش عالی گلستان - گرگان.
- عباسی، قربانعلی (۱۳۹۴)، *دستاوردهای باستان‌شناسی دشت گرگان بزرگ (ورکان)*، تهران: ایران‌نگاه.

مرادی، الهام (۱۳۹۲)، مطالعات تطبیقی الگوهای تدفین عصر مفرغ حاشیه جنوب و جنوب شرق دریای مازندران با محوریت گوهرتپه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته باستان‌شناسی، زاهدان: دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان.

وحدتی، علی‌اکبر (۱۳۹۴)، «عصر مفرغ و آهن در خراسان (۳۰۰۰ تا ۵۰۰ ق.م)»، گذری بر باستان‌شناسی خراسان؛ گزیده‌ای از یافته‌های باستان‌شناختی و تفاسیر تاریخی-فرهنگی خراسان، به‌کوشش میثم لباف خانیکی، مشهد: روابط عمومی و مرکز نشر امور فرهنگی با همکاری معاونت میراث فرهنگی خراسان رضوی.

Alekshin, V. A. et al. (1983), "Burial Customs as an Archaeological Source [and Comments]", *Current Anthropology*, vol. 24, no. 2.

Amiet, P. (1986), *L'âge des E'Changes Inter-Iraniens, 3500-1700 Avant J.-C.*, Paris: E'Gditions de la Re'Union des Muse'es Nationaux.

Basafa, H. (2016), "Burial Cultures of Khorasan in Late Bronze Age", *The International Journal of Humanities*, vol. 23, no. 4.

Francfort, H. P. (1994), "The Central Asian Dimension of the Symbolic System in Bactria and Margiana", *Antiquity*, vol. 68.

Francfort, H. P. (2005), "La Civilisation de l'Oxus et les Indo-Iraniens et Indo-Aryens en Asie Centrale, Aryas", *Ariens et Iraniens en Asie Central*.

Kohl, P. L. (1979), "The 'World-Economy' of West Asia in the Third Millennium BC", *South Asian Archaeology 1977*, Instituto Universitario Orientale.

Santoni, M. (1984), "Sibri and the South Cemetery of Mehrgarh: Third Millennium Connections Between the Northern Kach Plain (Pakistan) and Central Asia", *South Asian Archaeology*.

Schmidt, E. F. (1933), *Tepe Hissar Excavations 1931*, Pennsylvania: University Museum, University of Pennsylvania.

Winkelman, S. (2008), "Animali E Meti Nel Vicino Oriente Antico: Un, Analisi Attraverso I Sigilli. I Disegni a Corredo del Testa Sono Stati Eseguiti Dall'autore", *Designs Accompanying the Text are by the Author*.

Winkelman, S. (2013), "Trasformation of Near Eastern Animal Motifs in MURGHABO-BACTRIAN Bronze Age art, Animals", *Gods and Men from East to West Papers on Archaeology and History in Honour of Roberta Venco Ricciardi*, BAR International Series 2516.

Winkelman, S. (2014), "Trading Religions from Bronze Age Iran to Bactria, Religions and Trade: Religious Formation", in: *Transformation and Cross-Cultural Exchange Between East and West*, Peter Wick and Volker Rabens (eds.), Brill.